

کیفیت انتزاع جنس از ماده و فصل از صورت (۲)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عرض شد که در کیفیت انتزاع جنس از ماده و فصل از صورت اشکالی وارد است و مبتنی بر عدم تفاوت ماده و صورت در کیفیت اخذ جنس از هر دو است. عرض شد که ماده عبارت از همان هیولا در وضعیت استعداد است و همین طور صورت عبارت از آن جنبه فعلیت و ظهور خارجی ماده در تشخیص و تعیین جسمی است و هر کدام از این دو، دو جنبه دارند که همان جنبه جنسی و فصلی آنها را تشکیل می دهد و به همان جهت ایرادی در اینجا وارد است. اگر قرار باشد که جنس را از ماده اخذ کنیم بنابراین چه اشکالی در اینجا هست که خود صورت که در واقع در تحلیل عقلی - نه در تحقق خارجی - به جنس و فصل تقسیم می شود، این جنس از صورت اخذ نشود؟ آنچه که در تعیین و تشخیص خارجی مشاهده می شود یک هیولا است که یک حقیقت مبهمه است یعنی در ذات خودش ابهام دارد در عین

اینکه تحصیل دارد.

فرق بین ابهام و تحصیل

عرض شد که بین ابهام و تحصیل فرق است؛ ابهام ممکن است وجود داشته باشد ولی ظهور نداشته باشد و این اشکال ندارد! یک امر مبهمی باشد که حقیقت آن امر مبهم به واسطه ابهام بودنش است منتها ظهور و بروزش به واسطه صورت نوعیه‌ای است که بر او حمل می‌شود و آن صورت نوعیه جنبه فعلی دارد. شکی نیست که همه موادی که در خارج هستند فی حدّ نفسه یک حقیقت سیالی هستند که آن حقیقت سیال به واسطه صور نوعیه‌ای که به خود می‌گیرد، ظهور و بروز خارجی دارد و اگر آن صورت و تحقق خارجی آن فصلیت نبود، آن حقیقت سیال هم نمی‌توانست تشخیص پیدا کند. پس می‌توان گفت که هر کدام از این دو مکمل یکدیگرند. اگر شما آن ماده‌ای که در یک شیء خارجی مشاهده می‌کنید وجود نداشته باشد در واقع آن صورت نوعیه هم نمی‌تواند وجود داشته باشد چون ما صورت نوعیه در هوا که نداریم، این صورت نوعیه باید به یک امر خارجی تعلق بگیرد و آن امر خارجی را

متشخص و متعین و قابل اشاره کند. نفس حیوانیت یا نفس انسانیت، جسمیت انسان - حالا به روح انسان کار نداریم - که آن جنبه لحمیت، عزمیت، بشریت، شعریت و اینها را نشان می‌دهد، نفس آن ماده جسمی بدون یک ماده که آن ماده وجود حقیقی این تعین خارجی است، نمی‌تواند امکان داشته باشد. ما لحم بدون وزن نداریم و لحم بدون لون نداریم و لحم بدون اعراض مثل امتداد در ابعاد ثلاثه نداریم، آنچه که داریم لحم با این خصوصیات است. بنابراین یک لحم در عین اینکه عنوان لحمیت بر او صدق کند ولیکن آن صورت لحمیت که ما به **الشیء هو هو** است و قابل اشاره است را نداشته باشد، یک هم‌چنین چیزی مستحیل است و همین‌طور از آن طرف صورتی - صورت لحمیت - وجود داشته باشد ولی در واقع آن ماده‌ای که این صورت روی او بنشیند و شما بتوانید به‌واسطه رؤیت، لحم را از سایر اشیاء تمییز بدهید هم معنا ندارد. [اینکه می‌گوییم:] به‌واسطه آن صورت لحمیت، منظور همان اعراض تسعه مثل کم، کیف،

لون و امثال ذلک [نیست] و اینها عرض هستند که به واسطه این صورت لحمیت عارض می‌شوند، بحث در آنجا نیست و مشخص است که در عرض باید مسبوق به موضوع باشد و این عرض روی موضوع حمل بشود. اول صحبت در خود صورت لحمیت است. ببینید ما در اینجا سه مرتبه به وجود آوردیم و تقسیم کردیم و در هر سه مرتبه اینها جسم خارجی بی‌نیاز از هر کدام از این مراحل نیست و لکن باید ببینیم کدام یک از این دو سبقت دارد و کدام یک از این دو متأخر است؟ بحث در سبقت و تأخر و علیت و معلولیت است و بحث در خود نیاز آن شیء خارجی در تحقق خارجی به اینها نیست.

شما وقتی که با دست کلید را می‌چرخانید و در را باز می‌کنید یا دستگیره در را حرکت می‌دهید، در عالم خارج دو حرکت انجام شده است؛ یکی حرکت دست و یکی هم حرکت این دستگیره، هر دو باهم انجام شده است و هر کدام از این دو منفک از دیگری نیست یعنی فرض کنید اگر شما دست را به دستگیره بگیرید الآن من حیث المجموع یک امر واحد در خارج تحقق پیدا کرده است که عبارت از یک

مجموعه‌ای است که آن مجموعه یک فعل را انجام می‌دهد ولی در تحلیل عقلی به دو حرکت تقسیم می‌شود؛ یکی حرکت ید و یکی هم حرکت دستگیره ولی کدام یک از این دو تقدم دارند - تقدم عقلی، نه تقدم زمانی -؟! مشخص است که دست علت برای آن حرکت دستگیره است و اگر دست نباشد دستگیره هم حرکتی ندارد، بحث در تقدم و تأخر زمانی نیست بلکه در تقدم عقلی است.

صحبت در این است که این جسمی که الآن در خارج هست دارای سه مرتبه وجودی است و هر کدام از اینها اگر نباشند، خود آن جسم نخواهد بود و شکی در این نیست. مرتبه اول مرتبه ماده بودن این جسم است که این جسم یک ماده خارجی در قبال ماده عقلی است، شما ماده عقلی هم دارید؛ این تصورات ذهنی که می‌شود دارای ماده و صورت است و اگر ماده و صورت نباشد دیگر تصور خارجی در اینجا معنا ندارد. ماده بودنش عبارت از همان حقیقت وجودیه کیفیه نفسیه است که آن حقیقت کیفیه نفسیه یعنی نفس الوجود ذهنی در عالم

تجرد، آن نفس الوجود دارای یک حقیقتی است که آن حقیقت، حقیقت مجرد است و شما نمی‌توانید آن حقیقت مجرد را جدا و منفک از صورت خودش بکنید. آن حقیقت مجرد در خود ذهن به صور مختلفی درمی‌آید؛ گاهی اوقات به صورت انسان درمی‌آید و شما در ذهنتان تصور یک انسان می‌کنید و گاهی اوقات همان به صورت حیوان درمی‌آید و تصور حیوان می‌کنید و **هَلَمَّ جَرّاً**.

ترکب مفاهیم از نقطه نظر تحلیل عقلی در صور عقلیه

بنابراین گرچه مفاهیم در اینجا مختلف هستند ولی خود مفاهیم از نقطه نظر تحلیل عقلی در صور عقلیه مرکب هستند متنها ترکیبشان ترکیب خارجی و سکنجبین نیست که شما مخلوط کنید! وجود آنها وجود مجرد و وجود تجردی است نه اینکه فرض کنید در خارج شکر و آب که هرکدام دارای یک صورت نوعیه هستند و تحقق خارجی دارند را با انضمام یکدیگر و ترکیب و مونتاژی که می‌کنید، یک حقیقت خارجی و یک شیء خارجی درست کنید! این در اینجا به آن کیفیت نیست.

پس در خود صورت خارجی هم مسئله همین

است، همین که شما در ذهن خودتان فشار می آورید و می خواهید یک شیء و واقعیت را ترسیم کنید...، آن مهندسی که می خواهد یک دستگاهی را بسازد که این توقع از آن دستگاه برآورده بشود، آن مهندس در عقل و نفس خودش چه کاری انجام می دهد و چه نیرویی اعمال می کند تا اینکه آن صورتی را که منطبق با خواست های او است و منطبق با نیات و اهداف و اغراض او است ایجاد کند؟! اگر آن صورت خارجی بسیط بود یک دفعه باید به محض اراده، آن صورت خارجی منطبع بشود چون بسیط است. بسیط که دیگر نیاز به ترکیب ندارد! بسیط که نیاز به اعمال رویه ندارد! بسیط که دیگر نیاز به اعمال قوه نفسیه و اینها ندارد! صرف یک صورت بسیط به محض اراده، آن صورت در او تجلی و در نفس او حضور پیدا می کند.

بنابراین مسئله این طور نیست، شما می بینید که شخصی که می خواهد آن نقشه آن دستگاه را در ذهن خود ترسیم کند دائماً به خود فشار می آورد و داخل اتاق می رود و در را می بندد که خلوت باشد و صدا

نیاید؛ صدای سوت و ماشین آمبولانس و اینهایی که بوق می‌زنند نیاید و [ذهن] خودش را جمع می‌کند و شروع به فکر کردن می‌کند و آن اهداف را در نظر می‌گیرد و آلات و ادواتی که می‌تواند آن اهداف را تأمین کند یکی یکی جمع می‌کند و دو ساعت فکر می‌کند تازه بیرون می‌آید و می‌گوید: نصف راه را رفتم و هنوز به قضیه نرسیدم! دوباره و سه‌باره می‌رود و چند روز طول می‌کشد یا چند ماه طول می‌کشد تا اینکه بتواند آن دستگاهی که مورد نظر اوست را دقیق تنظیم کند و بعد هم نقشه را روی کاغذ پیاده کند و بگوید: نگاه کنید، یعنی این صورت خارجی پیدا کرد و تا حالا در نفس بود! این اعمال رویه‌ای که فرد می‌کند در دو جنبه تحقق پیدا می‌کند؛ یکی در جنبه جنسیت عقلیه و دوم در جنبه صورتیت عقلیه؛ در جنبه جنسیت عقلیه، از خود آن اشیائی که در ذهن دارد به‌عنوان مرتکزات عقلی استفاده می‌کند. از نظر ارتکازات عقلی در ذهن یک مهندس آهن، فولاد، مس، پلاستیک و اشیاء مختلف قرار دارد و اینها همه حقایق جنسیه‌ای هستند که این حقایق جنسیه خودشان یک صورت نوعیه دارند و

شما می بینید که در ترکیب این حقایق جنسیه یک صورت نوعیه خاص تشکیل می شود. چطور اینکه در خارج هم همین است؛ فرض کنید شما چند ماده مثل مس، سدیم، ید، پتاسیم و امثال ذلک را ترکیب می کنید و تبدیل به یک قرص می کنید و می گوید: شما که کم خونی دارید و مس و چدن [بدنتان کم است] از این قرص بخورید! الآن چیزی که کم داریم فعلاً اینجاست [عقل است]! فرض کنید اسم این قرص را مولتی ویتامین می گذارید. چرا؟ چون در آن همه این مواردی که مورد نظر است قرار دارد و طبعاً این جنس و فصل دارد و جنس اینها عبارت از مواد مختلفی است که تک تک این مواد هر کدام برای خودشان یک صورت نوعیه دارند و به واسطه آن صورت نوعیه است که خودشان برای خودشان تحقق خارجی دارند و اگر نباشند شما [چطور] می توانید این اشیاء مختلف را با همدیگر ترکیب کنید؟! در صورت ذهنیه هم همین طور است. فرض کنید اینکه الآن یک مخبر آزمایشگاهی براساس آن اهداف خودش یک دارو را اختراع و ترکیب می کند

به واسطهٔ این است که اجناس این صورت نوعیه در ذهن او مُنتَقَش است و چون این اجناس در ذهنش منتقش است، آنها را درمی آورد و یکی را کم می کند و یکی را زیاد می کند و دوز یکی را کم می کند و از آن طرف آن را زیاد می کند تا بعد به صورت کپسولی که بتواند با خواست های او و اهداف معینی که دارد در بیماری مشخص مورد استفاده قرار بگیرد و این عبارت از حقایق جنسیه ای است که این حقایق جنسیه در ذهن وجود دارد و ذهن این حقایق جنسیه را به کار می گیرد و از اینها در ترکیب و امتزاج آن صورت نوعیه استفاده می کند. تا یک مهندس در ذهنش آهن وجود نداشته باشد چطور می تواند این دستگاه را درست کند؟! تا در ذهن یک مهندس آن ابزار و وسایل کلیهٔ جنسی وجود نداشته باشد [چطور] می تواند آن اشیاء را باهم ترکیب کند و به آن هدف و غایت خودش برسد؟! بنابراین همان طوری که در خارج جنس و فصل خارجی داریم، در آنها هم داریم. خب این مرتبهٔ اول بود.

پس در مرتبهٔ اول باید آن ماده وجود داشته باشد؛ آن ماده و هیولای سیالی که آن اصل و ریشهٔ آن تعیین

و تشخص خارجی را تشکیل می‌دهد. این پلهٔ اولی است که باید باشد و اگر این نباشد اصلاً دیگر معنا ندارد که صورت نوعیه وجود داشته باشد! تا آن ماده نباشد... منظور بنده از «نبود» تحقق خارجی قابل مشاهده نیست و آن تحقق خارجی قابل مشاهده منوط به این است که سایر مراتب را هم طی کند و اگر بدون آن سایر مراتب که آن صورت نوعیه باشد یا آن اعراضی که عارض بر این جسم می‌شود، اگر آنجا نباشد خب شما باید بدون اینها آن را ببینید و باید بدون اینها قابل مشاهده باشد و شما در دستتان بگیرید! هرچه را که شما در دستتان قرار می‌دهید بالأخره یک صورت نوعیه‌ای بر او مترتب است.

وجود؛ تحقق خارجی بدون قابلیت لمس

منظور از وجود، تحقق خارجی بدون قابلیت لمس است! تحقق خارجی در عالم خارج، نه در عالم اعتبار، در عالم اعتبار یعنی عالم کشک! اعتبار است دیگر، کشک است! فرض کنید که من الآن اعتبار می‌کنم که اینجا بالای مجلس است و یک وقتی اعتبار می‌کنم که آنجا بالای مجلس است و اعتبارش دست من است. می‌گوییم: آقا بفرمایید

بالای مجلس. می‌گوید: آقا بالای مجلس که اینجاست. می‌گوییم: تو اینجا را بالای مجلس می‌بینی، من بالای مجلس را آنجا می‌بینم! خوب حالا فردا رأیم عوض می‌شود و می‌گوییم: نه بهتر است که اینجا را بالای مجلس قرار بدهیم! می‌گوید: تو که دیروز گفתי آنجا بالای مجلس است! می‌گوییم که اختیارش با خودم است؛ امروز آنجا را می‌گوییم و فردا یک جای دیگر را می‌گوییم! دلم می‌خواهد هر روزی یک چیزی بگوییم! این اعتبار می‌شود. اعتبار دست خود متکلم است و [اگر] بخواهد حرفش را عوض می‌کند آن‌هم به‌خاطر همان کیفیت تصوراتی که دارد و بالأخره دلش می‌خواهد، یک چیزی می‌گوید! امروز این و فردا آن! این مسئله اعتبار می‌شود. مطلب، مطلب واقع است یعنی در مطلب واقع - از عالم اعتبار بیرون و آنچه که در خارج تحقق دارد - آنچه که در خارج تحقق دارد جدای از یکدیگر می‌شود یا نمی‌شود؟ آن کپسولی که الان به‌عنوان مولتی‌ویتامین از دست می‌گیرید و می‌خواهید بخورید، اگر بخواهید این کپسول تأثیر بگذارد باید همین طوری بخورید و الا اگر آن را داخل

آزمایشگاه ببرید و تجزیه کنید، آن را به سی یا چهل یا پنجاه نوع یا بیشتر تقسیم می‌کنند ولی این دیگر فایده‌ای ندارد! فرض کنید B۱ را از این بگیری و یا بدون سایر مواد [استفاده کنید] اسیدفولیک هم بخورید تأثیر نمی‌کند و هضم نمی‌شود! اگر ویتامین B۱ و ویتامین A همراه با سایر مواد ترکیب شود [اثر دارد] و اگر جدا بخورید همان ماده را خوردید ولی اثر ندارد! فرض کنید صبح که می‌خواهید قرص بخورید می‌گویید که چه کسی گفته است که من این را بخورم؟! من این قرص را تجزیه و ترکیب می‌کنم و هر ساعت یکی را می‌خورم! مثلاً الآن ویتامین B۱ را می‌خورم و یک ساعت بعد ویتامین C را می‌خورم، این طور جذب نمی‌شود و فایده ندارد! یک کیلو هم از این دارو مصرف کنید فایده ندارد! این دارو باید ترکیب شود و توأم باشد تا اینکه بتواند اثر و خاصیت خودش را بگذارد و عوارض ایجاد نکند.

منظور از وجود خارجی

بنابراین منظور ما از وجود خارجی نه یعنی وجود قابل اشاره بلکه وجودی که از عالم اعتبار بیرون است و این مسئله مسئله بسیار دقیقی است که آنهایی

که در بعضی از تقریرات اشکال وارد کردند متوجه این مسئله نبودند. وجود خارجی نه آنچه که شما دستتان بگیرید! زیرا همین که دستتان می‌گیرید یعنی صورت نوعیه دارد! همین که این دستگاهی که الآن در اینجاست را در دست بگیرم به معنای این است که پذیرفته‌ام که ماده و صورت و عرض دارد و خصوصاً به نفس نگاه کردن و به نفس دست گرفتن، همه این مطالب را پذیرفته‌ام و قبول کردم چه بخوام و چه نخوام! صحبت در همان تحقق خارجی اوست که از عالم اعتبار و مجاز بیرون است، آن تحقق خارجی باید وجود داشته باشد و اگر وجود نداشته باشد صورت نوعیه که نمی‌تواند ماده‌ی شیء را بسازد، اگر می‌ساخت دیگر نیاز به ماده و جنس نداشتیم و می‌گفتیم: فقط آنچه که در خارج هست صورت است و بس!

صورتیت محض بودن مربوط به مجردات

بنابراین اینکه می‌گویند: **حقیقَةُ الشَّيْءِ بِصُورَتِهِ**

لا بمادَّته، نه اینکه بی‌نیاز از ماده است و فقط

صورتیت محض است! آن صورتیت محض بودن به

مجردات مربوط می‌شود و این صورت محض بودن

در اینجا قرار دارد. مسئله معادی که مرحوم صدرالمتألهین مطرح کرده است و در آنجا قائل هستند که آن **حقیقه الإنسان** که در قیامت ظهور پیدا می کند **بصورة الشیء** هست نه به ماده‌ای که در دنیا بود چون ماده در اینجا اثری در **هویة الشیء** ندارد، این مسئله مربوط می شود به اینکه ما برای نفس و روح در عالم قیامت قائل به قالب بشویم؛ چه قالب مادی و چه قالب مثالی، ولی آن روح و حقیقت صورت و نفسیت انسان که در قالب نمی گنجد و اعلائی از خود قالب و تقید به بدن - چه بدن مادی و چه بدن مثالی - هست و حقیقت او را مجرد محض تشکیل می دهد، ماوراء بحث مسئله وجود بدن مثالی و وجود بدن مادی یا وجود برزخ بینهما در عالم خارج و در عالم قیامت است.

تبیین نظر مرحوم صدرالمتألهین در بحث کیفیت معاد جسمانی

آنچه را که مرحوم صدرالمتألهین در بحث معاد مطرح می کنند به آن مقتضای کیفیت تحقق اشیاء در عالم ثواب و جزا اشاره دارد که اگر نفس بخواهد به یک قالب و بدنی دربیاید، در آنجا چه بدنی باید به دست بیاورد؟ آیا همین بدنی که در دنیا است و

الآن دارد صحبت می کند همین بدن را نیاز دارد؟ نه،
نیازی به این بدن ندارد زیرا شما با همین فرد در
خواب بحث و صحبت می کنید، پدرتان که از دنیا
رفته است را در خواب می بینید و واقعاً او را می بینید
و صبح که بلند می شوید می گویند: پدرم را در
خواب دیدم. بابا جنازه پدرتان که سی سال پیش
خاک شده است و الآن هم بروید نگاه کنید در قبر
هم اثری از او نیست. وقتی می گویند: من پدرم را در
خواب می بینم خب چرا به شما ایراد نمی شود که
پدری که در خواب دیده اید چیزی نبوده و بادکنکی
بوده است! پدرت همان بود که جنازه اش را خودمان
تشیع کردیم و لاله الاالله گفتیم و در قبر گذاشتیم و
روی آن را هم پوشاندیم و الآن هم خاک شده است
و دیگر اثرش نیست، رفتیم و نگاه کردیم و دیدیم که
خاک شده است و الآن هم یک جنازه دیگر در همان
قبر گذاشتند! درحالی که شما چهل سال از فوت
پدرتان می گذرد در خواب می بینید که انگار دیروز
فوت کرده است و اصلاً با او احساس غربت
نمی کنید! شما چه چیزی را دیدید که این چنین در
وجدانتان - نه در تخیلتان - احساس حقیقت بودن با

او را می‌کنید که گویی اصلاً فوت نکرده و از دنیا نرفته است؟! خیلی جوان و شاداب و بشاش می‌آید و با شما صحبت می‌کند و مطالب را می‌گوید و واقعاً وجودش را در نفس خودتان احساس می‌کنید، تخیل نیست بلکه واقعیت است. درد مرحوم صدرالمتألهین و امثالهم به این است که می‌گوید: کاری به روز قیامت نداریم، خودتان بروید ببینید چه خبر است، شما خواهید رفت و خواهید دید! در همین دنیا که هستید آنچه را که در خواب می‌بیند - حتی افراد زنده - [واقعیت دارد]! او در خانه‌اش نشسته و خوابیده است و شما او را در خواب می‌بینید، چه چیزی را در خواب می‌بینید؟ فردا می‌گویید: آقا من شما را دیشب در خواب دیدم و گفتید که چرا سراغ من نمی‌آیی؟ تو چه رفیقی هستی که نمی‌آیی از ما احوالپرسی کنی؟! گفت: اتفاقاً چند روزی است که می‌خواستم به تو تلفن کنم و بگویم که این چه رسم رفاقت است که خبر از ما نمی‌گیری؟!!

ببینید یک واقعیت خارجی که وجود دارد، آن

واقعیت را بدون بدن در خواب مشاهده می‌کنید!
حالا چرا شما در روز قیامت بروید مشاهده کنید؟!
همین الآن او همین جا خوابیده است و صفا می‌کند
و شما هم در منزل خودتان بدون صفا استراحت
می‌کنید و با او صحبت می‌کنید و مطالبی هم که
می‌گویید بعد که مشاهده می‌کنید می‌بینید که همه
درست بوده است؛ او می‌خواسته این را به شما
بگوید و مطرح کند و شما قبل از اینکه او را ببینید و
اطلاع هم داشته باشید با او برخورد کردید! دیگر
طرف نمی‌تواند بگوید که بیخود کردی کشک است
اینها همه تخیلات خودت است، نمی‌تواند بگوید!
او هم می‌گوید: بله، درست است. واقعیت خارجی
را نمی‌شود انکار کرد!

علت بیان نفس و روح با ضمیر مؤنث در قرآن

صحبت در این است که مرحوم صدرالمتألهین
که می‌فرماید: «حَقِيقَةُ الشَّيْءِ بِصُورَتِهِ لَا بِمَادَّتِهِ»
یعنی آیا شما رفیقان را در همین دنیا - کاری به
قیامت نداریم - در خواب می‌بینید یا نمی‌بینید؟!
رفیقان را به چه قالبی می‌بینید؟! فقط صورت او را
می‌بینید یا او را در یک شکل و قالب می‌بینید?!

صورت زید که همان حقیقت روحیه اوست شکل و رنگ و کیف ندارد! در اینجا اشاره به مسئله ادبی هم بکنم که شما وقتی در قرآن مشاهده می کنید، می بینید که همه آیاتی که مربوط به نفس و روح است با ضمیر مؤنث بیان شده است؛ می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُنْتَمِنَةُ﴾

«یا ایها النفس المطمئن»! خطاب به نفس در اینجا مؤنث است و

حالا بماند که جنبه تأنیث برای چیست! جلسه بعد بگویند که این جنبه تأنیث برای چیست و چرا مؤنث شده است. خب دلیل ندارد که نفس مؤنث باشد،

حالا ما با این کاری نداریم! ﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّيْنَاهَا * فَإِنَّهَا فَجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾^۲ ببینید دوباره در اینجا هم تأنیث است و به طور کلی این

۱. سوره فجر (۸۹) آیه ۲۷ و ۲۸. معادشناسی، ج ۲، ص ۲۱۱:

«ای نفس مطمئن شده به ادراک توحید و ولایت، به سوی پروردگارت برگرد درحالی که هم تو از پروردگارت راضی هستی و هم پروردگارت از تو راضی است.»

۲. سوره شمس (۹۱) آیه ۷ و ۸. مطمح انوار، ج ۱۳، ص ۱۱۵:

«و سوگند به نفس انسان و آن که او را تسویه نمود و خلقتش را بیاراست و سپس راه فجور و فسق و تعدی و نیز راه تقوا و پاکی و طهارت را به او الهام کرد.»

مطلبی که در اینجا هست این است که در ادب عرب حتی برای روح هم تأنیث آمده است و او هم مثل نفس جنبه تأنیث به خود می گیرد. حالا صحبت در اینجا این است که روح در چه مرتبه‌ای جنبه تأنیث به خود می گیرد؟! آنچه که در ادبیات هست این است که اجزاء انسان که دارای زوج است، تعبیر به تأنیث می شود فرض کنید که در مورد «یَد»

می فرماید: ﴿وَقَالَتِ آلُ يَهُودَ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ﴾^۱

«مغلول» نمی گوید، «یَد» در اینجا مؤنث است و

«رِجْل» هم مؤنث است و عین - قوه باصره - هم جنبه

تأنیث دارد ولی أنف و لسان [جنبه تأنیث] ندارند و

مذکر هستند و رأس و قلب و کبد هم مذکر هستند!

حالا ما که دو تا نفس نداریم، پس چرا نفس در آیه

﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ اسْمُ آلِ مِطْرٍ مِّنْهُ * أَرْجِعِي

إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً﴾ مؤنث است؟!!

جهتش این است که نفس از نقطه نظر حقیقت

جوهریه خودش تک است و جفت نیست اما روح

^۱ . سوره مائده (۵) آیه ۶۴. مطلع انوار، ج ۱۲، ص ۱۳۳:

«یهود می گویند: دست‌های خدا در غل و در بند کشیده شده است.»

وقتی که تعلق به بدن پیدا می‌کند آن وقت در عالم دنیا و در عالم ظهور خارجی زوج برمی‌دارد! زن و مرد، باهم بودن یعنی زن و مرد دو وجود خارجی از یک حقیقت می‌شوند مثل اینکه الآن دو تا «ید»، دو وجود خارجی از حقیقت یدویت می‌شود! «رَجُل» دو وجود خارجی از حقیقت رَجَلِیت می‌شود و در مورد «عین» و باصره همین‌طور است! لذا الآن در تحقق خارجی دارید دو شیء می‌بینید که هر دو عین هم هستند، وقتی که نفس به بدن تعلق بگیرد آن‌گاه شما در خارج دو انسان مانند هم می‌بینید. طبق آن قانون ادبی آن نفسی که به هر دو ی اینها تعلق گرفته و دو شق شده است؛ یک شقش انوئیت را به وجود آورده و یک شق آن رَجَلِیت را به وجود آورده است، طبق آن باید تأنیث گفته شود بنابراین می‌بینید در ادب و همین‌طور در قرآن هم تأنیث آمده است [مثل آیه] ﴿وَنَفْسٍ ۙ وَمَا سَوَّاهَا﴾.

مسئله تا اینجا درست است ولیکن شما وقتی که از اینجا بالاتر می‌روید و آن جنبه تعلق روح به بدن و دنیا و ماده را از دست می‌دهید و به مرتبه بالاتر که

آن جنبه ربطیه است می‌رسید و می‌خواهید در [مورد
 آیه] ﴿وَيَسِّرْ لَكَ لَوْلَاكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ
 أَمْرِ رَبِّي﴾^۱ یا [آیه] ﴿وَنَفَخَتْ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾^۲
 فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾^۳ صحبت کنید آیا در آنجا هم که
 خداوند در خطاب به ملائکه می‌فرماید: وقتی که
 روح من به او تعلق گرفت آن‌گاه به سجده بیفتید هم
 تأنیث و تذکیر هست؟! دیگر در آنجا تأنیث معنا
 ندارد چون در آنجا انتساب این حقیقت به ذات
 پروردگار است! در ﴿وَنَفَخَتْ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾^۴
 روح پروردگار تأنیث یا تذکیر دارد؟! در آنجا
 هیچ‌کدام نیست نه تذکیر است و نه تأنیث، در آنجا
 جنبه ذکوریت و انوئیت به‌طور کل معنا ندارد منتها از
 باب غلبه اشرف من الطرفين به پروردگار خطاب
 مذكر داده می‌شود! می‌گوید: ﴿إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ

۱. سوره اسراء (۱۷) آیه ۸۵. امام شناسی، ج ۱۲، ص ۳۰۴:

«ای پیامبر چون از تو از حقیقت روح بپرسند بگو: روح از امر پروردگار من
 است.»

۲. سوره ص (۳۸) آیه ۷۲. مطلع انوار، ج ۱۳، ص ۱۴۱:

«زمانی که از جهت خلقت مادی و معنوی او را استوار نمودم و به مرتبه
 استواء تام رسانیدم و از روح و ذات خود در آن دمیدم، آنگاه در برابر او
 سجده آرید.»

بَصِيرٌ ﴿۱﴾ نمی گوید: «إِنَّهَا بِعِبَادِهَا خَيْرٌ بَصِيرٌ»!

یعنی ضمیر «هو» که به ذات پروردگار در مقام تجلی اسماء و صفات است برمی گردد، او به عبادش خبیر و بصیر است پس برگشت ضمیر «هو» به پروردگار به لحاظ [مذکر بودن نیست] چون مذکر ضد مقابل است و از جملهٔ مقابل است و طرف مقابل دارد، ذات پروردگار که طرف مقابل ندارد و برای مشخص شدن مقابل در آنجا مذکر و مؤنث می آورند. اگر یک شیئی مذکر نباشد و تک باشد، در آنجا دیگر مذکر و مؤنث بودن معنا ندارد.

علت استناد ضمیر «هو» به ذات پروردگار

بنابراین این استناد [ضمیر] «هو» به ذات پروردگار به خاطر همین جنبهٔ اشرف بودن مذکر و مؤنث است نه به لحاظ اینکه [در آنجا مذکر و مؤنث هست و] ذات پروردگار جنبهٔ مذکر دارد!

﴿أَفَأَصِّفُكُمْ ۚ رَبُّكُمْ بِالْبَنِينِ ۚ وَاتَّخَذَ مِنْ آلِ مَلَأَ نِكَةٍ إِنثًا﴾^۲ این مسئله در جنبهٔ روحیت

۱. سوره شوری (۴۲) آیه ۲۷. الله شناسی، ج ۳، ص ۱۷۰:

«تحقیقاً او به بندگانش خبیر بصیر است.»

۲. سوره اسراء (۱۷) آیه ۴۰:

است.

روحِ اعلای از تذکیر و تأنیث

بنابراین روح تا وقتی که تعلق به ذات پروردگار دارد و در نزول از ذات به مراتب کثرت جنبهٔ تضاد را به وجود نمی‌آورد، آن روح اعلای از تذکیر و تأنیث است! وقتی که در مراتب نزول از عوالم ربوبی به مرتبهٔ مثال می‌رسد، در مرتبهٔ مثال جنبهٔ مذکر و مؤنث بودن شکل می‌گیرد و همین‌طور در عالم خارج بعد از مثال آن روح تبدیل به روح مذکر یا روح مؤنث می‌شود که در اینجا از آن تعبیر به نفس شده است حالا چه نفس مذکر و چه نفس مؤنث.

تلمیذ: آیا امر به سجده قبل از تعلق روح به نفس است؟ چرا مذکر است؟

استاد: نه، امر به سجده بعدش هست ولی الآن

دارد خبر می‌دهد، [می‌گوید: ﴿وَنَفَخْتُ﴾ و

نمی‌گوید: ﴿نَفَخْتُ﴾، می‌گوید: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ

فِي آلٍ أَرَضِ خَلِيفَةً﴾^۱ نه اینکه الآن من

می‌خواهم خلیفه درست کنم، شما هنوز ندیدید، در

ترجمه: «آیا خدا شما را به فرزندان پسر برگزیده و خود از فرشتگان دخترانی برگرفته است؟!» (محقق)

^۱. سوره بقره (۲) آیه ۳۰. الله شناسی، ج ۲، ص ۱۷۱:

«من در روی زمین قرار دهندهٔ جانشین می‌باشم!»

علم عنائی من این خلق شده است منتها شمای ملائکه علم به عنائی من ندارید و الآن آن علم عنائی ظهور خارجی پیدا نکرده و وقتی ظهور خارجی پیدا نکرده، این اخبار پروردگار به چه حقیقتی است؟! به حقیقتی است که هنوز ظهور خارجی برای ملائکه پیدا نکرده است، اگر این ظهور پیدا کرد و آن مرتبه لا تذکیر و لا تأنیثی به آن مرتبه تعلق خارجی متحول شد آن وقت آن جنبه روحی به جنبه نفسی متبدل می شود و جنبه مذکر و مؤنث به خود می گیرد ولی هنوز نگفته است. لذا مسئله سجده ملائکه فقط بر آدم تنها نبود، بر حوا هم بود! نه اینکه فقط بر آدم به خصوص و به این شکل و این قواره باشد، به آن آدمیت آدم بود چون حوا را هم از آدم خلق کرد یعنی این طور که در روایات داریم زنها از مردها خلق شده اند.^۱ دنده چپ و راست و این چیزها!

بحث در باب کیفیت خلقت زنها

تلمیذ: مثل اینکه مرحوم علامه قبول نکردند و تردید دارند.

استاد: بله، البته حالا شاید مثلاً این برداشت

عادی مورد نظر ایشان نبوده است اما اینکه داریم از

^۱. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۲۱۶.

او [خلق شده است] یعنی آن مسئله از همان حقیقت آدمیت ظهور پیدا کرده است.

تلمیذ: ضلع چپ داریم.

استاد: بله همه آنها چپ هستند، یک دنده راست در آنها نیست! شما زنی را دیده‌اید که با آدم راست باشد؟! همه آنها یک طوری‌شان می‌شود! البته افراد فرق می‌کنند؛ یکی شانس دارد و یکی شانس ندارد! خلاصه نسبت به همه جسارت نکنم! این شاء الله خدا از آن خوب‌ها قسمت کند! [اگر این‌طور بگویم می‌گویند:] آقای طهرانی شما همه ما را یک کاسه درب و داغان کردید! ما در این مقام نیستیم و انصافاً که بعضی‌ها از مردها جلوتر هستند و آنها مردها را راه می‌اندازند و حرکت می‌دهند! خودم بسیاری از اینها را دیدم. خلاصه این بستگی به توفیق خدا دارد!

علی‌کلّ حال این نفس و روحی که الان به روح

تعلق می‌گیرد همین که در ملکوت سفلی می‌آید که

از آن تعبیر به مثال اعلی می‌شود و همین‌طور در مثال

اسفل که مربوط به عالم مشاهدات و مکاشفات و

صور نوعیه است، وقتی که به او تعلق می‌گیرد

این‌طور می‌شود. در روح که همان مسئله

﴿وَنَفَخَتْ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾ هست، در آنجا مذکر و

مؤنث بودن راه ندارد! و لذا باید توجه داشته باشید

اگر ما می‌خواهیم در ادب از روح تعبیر به روحی که

جنبه نفسی دارد بیاوریم باید بگوییم که روح مجرده!

اگر بخواهیم از روح به نحوی تعبیر کنیم که آن جنبه

نفسی و تعلق به ماده مورد نظر نباشد، باید بگوییم:

روح مجرد!

رد اشکال بعضی ادبا به اسم کتاب «روح مجرد»

پس این اشکالی که بعضی از ادبا بر این کتاب

گرفتند و گفتند که باید روح مجرده باشد، این اشکال

بر آن اساس است که مقصود مؤلف از تعریف این کتاب بیان حالات فرد به عنوان فردی باشد که روحش به دنیا تعلق گرفته است در حالی که مؤلف می‌خواهد بالاتر از این را بیان کند و مرتبهٔ مافوق بشری در اینجا مطرح است که همان جنبهٔ حقیقت مجردة محض است لذا در اینجا باید روح مجرد گفته شود خب این یک مسئله و جنبهٔ ادبی بود.

این مرتبه مرتبهٔ اول است یعنی در مرتبهٔ اول، ماده صورت خارجی دارد. إن شاء الله مرتبهٔ دوم را جلسهٔ بعد بیان می‌کنیم.

تلمیذ: این نفس که اینجا آمده منظورش مطمئنه است؟

استاد: نه، نفس که در اینجا نفس مطمئنه است آن حقیقت تعلق روح به ماده را می‌گوید، می‌گوید: ای روحی که الآن در اینجا آمدی و زحمت کشیدی و تلاش کردی و سالیان سال در این بدن بودی و خدا را عبادت کردی و به مقام اطمینان رسیدی! خطاب، خطاب به نفس متعلق به ماده است. [می‌گوید:] حالا برگرد به آن جنبهٔ لاصورهٔ خودت! باید به آنجا برگردی! ﴿أَرْجِعِي ۖ إِلَىٰ رَبِّكِ﴾ یعنی حالا دوباره برگرد برو آنجایی که آنجا لا اسم و لا رسم و لا

صورة است بلکه حقیقت محض و معنای محض است البته این برای بعضی از بندگان خدا است نه برای همه! آنهایی که در آن وادی اعتبارات و تخیلات - حالا نمی‌گوییم که تخیلات بد، تخیلات خوب - توقف کردند و هدف آنها همین بودن در این دنیا و رسیدن به نعمات ظاهری و صوریه؛ فواکه و غلمان و حوری و اینها است، آنها مشمول این خطاب نیستند! آنها از مؤمنینی هستند که **اصحاب الیمین** و متقین هستند که در آن دنیا هم خداوند آنها را متنعم به همین نعمت‌ها می‌کند؛ همین مسائل ﴿جَنَّتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا أَلْهَرُّ﴾^۱ و امثال ذلک [البته] **علی حسب مراتبهم!** ولی در آن مرتبه‌ای که «**لا عین رأت و لا اذن سمعت**»^۲ در بعضی از اخبار و احادیث داریم که در آنجا بالاتر از نعمت‌ها هست یا در آیه قرآن اشاره دارد: ﴿وَلَدَىٰ نَا مَزِيدٌ﴾^۳ که همان‌طوری که مرحوم

۱. سوره حج (۲۲) آیه ۲۳. امام شناسی، ج ۹، ص ۲۷۴:

«در زیر آن درختان نه‌رهایی جاری است.»

۲. عدة الداعی، ج ۱، ص ۱۰۹.

۳. سوره ق (۵۰) آیه ۳۵:

ترجمه: «و باز افزون‌تر از آن نزد ما خواهد بود.» (محقق)

علامه طباطبائی فرمودند: اشاره به مراتبی است که در گفتار نمی‌گنجد و لغتی برای او وضع و جعل نشده است! در آنجا این مسئله نیست و این جنبه ذکوریت و انوئیت راه ندارد.

تلمیذ: پس مقام اطمینان نفس مقام مجرد محض نیست؟

مشکک بودن مقام اطمینان نفس

استاد: ببینید اطمینان خودش دارای مراتب است و یک مسئله مقول به تشکیک است مثل مقام طهارت و همان خود مجرد یک حقیقت مقول به تشکیک است برای کسی که مرتکب واجبات و تارک محرمات بشود که این یک نوع طهارت است که در اینجا عدالت ظاهری و اینها اثبات می‌شود. یک شخصی است که مکروهات و - البته مکروهات به معنای مبعوضیت، بلکه همین کراهت اصطلاحی منظور است - مبعوضیت از او سر نمی‌زند خب آن‌هم یک مرتبه‌ای است. بعد به یک مرتبه‌ای می‌رسد که ذهن و خاطرات ذهنی خودش هم بر طبق **ما فیهِ رضی الله** است و آن‌هم یک مرتبه است. بعد به یک جا می‌رسد که اعراض **عن ما سوی الله** است! همین‌طور دارد بالا می‌رود تا به مراتب **«حسناً**

الأبرار سَيِّئَاتُ الْمُقْرَبِينَ»^۱ می‌رسد که در آنجا نفسُ

الإِعْرَاضِ عَنِّ مَا سِوَى اللَّهِ وَ نَفْسُ التَّوَجُّهِ وَ

التَّمَايُلِ إِلَى مَا سِوَى اللَّهِ برای او گناه است! خب این

مرتبۀ خیلی تفاوت می‌کند با آن کسی که فقط از

نقطه نظر محرمات و واجبات به مرتبۀ ظاهر دست

پیدا کرده و از اینها هیچ خبر ندارد! اطمینانی که برای

این [هست این اندازه] است یعنی خدا در مقام

اطمینان اگر شخص شخص متقی باشد می‌گوید:

خب از همین مرتبۀ به مرتبۀ اطمینان رسیدی و در

همین مرتبۀ اعمال را انجام دادی، گناه نکردی،

واجبات را انجام دادی، به تکالیف عمل کردی و

دیگر از گرفتاری‌های دنیا راحت شدی و برای تو

اطمینان به نعمت الهی حاصل شد! خب این یک

اطمینان است، یک اطمینان هم ولیّ خدا پیدا می‌کند

و در هنگام رفتن برای او خطاب ﴿يَا أَيُّهَا

النَّفْسُ أَلَمْ تُطِئْ مِئْنَةً﴾ می‌آید! آن هم یک

اطمینان است، اطمینان مراتب مختلفی دارد.

تلمیح: تَأْنِيثُ رَا عَرَضَ مِي كُنْمَ كَه فَر مَوْدِيدَ رُوْح

وَقْتِي كَه بِالَا هَسْت [تَأْنِيثُ وَ تَذْكَيرُ مَعْنَا نَدَارِدُ].

۱. کشف الغمة، ج ۲، ص ۲۵۴.

استاد: نه، فرق نمی‌کند پیغمبر هم اگر باشد و خدا بگوید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ أَلْ مُطَّ مِّنَّهٗ﴾، نفس پیغمبر الآن تعلق به بدن دارد و این نفس الآن می‌خواهد قبض روح بشود نه آن روح، آن که قبض ندارد! این نفس الآن می‌خواهد متحول بشود و برگردد.

تلمیذ: آیا این جنبه چپ که فرمودید از باب مزاح بود؟

استاد: نه، در روایات داریم متنها باید روایات را تأویل کرد.

تلمیذ: روایتی هست که سندش ضعیف است؛ از امام صادق علیه‌السلام سؤال کردند که نزد ما قومی هستند که این سخن را می‌گویند. امام فرمودند که همان خدایی که آدم را خلق کرد، برای او کاری ندارد که حوا را هم جداگانه خلق کند.^۱ مرحوم علامه طباطبائی

در آیه اول سوره نساء که می‌فرماید: ﴿وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا﴾^۲ این بحث را دارد که منظور شخصی است یا نوعی است. بیشتر این جهتش را [مدنظر دارند].

استاد: خب این ﴿وَخَلَقَ مِنْهَا﴾ به همان نفس برمی‌گردد از همان نفس آدمی که خدا آدم را خلق کرد، زوجه‌اش خلق شده است.

تلمیذ: مرحوم علامه در همین آیه دارند که حوا از حقیقت آدم خلق شده است.

استاد: بله، از همان نفس [خلق شده است]. این یک بحثی است که خیلی چیز نیست! کیفیت نزول

^۱ . جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۷.

^۲ . سوره نساء (۴) آیه ۱. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۳۷۳:

«و از آن نفس، زوجه‌اش را بیافرید.»

آن حقیقت از آن جنبه ﴿وَنَفَخَتْ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾

که چه قسم می شود که یک حقیقت واحد با اینکه وحدت خارجی دارد ولی در نزول در عوالم یک دفعه می بیند دو قسم شد و هر دو قسم هم خصوصیت خاص خودش را پیدا کرد! این یک مقداری توضیح دارد و یک گیری این وسط هست!

تلمیذ: گیر که زیاد دارد!

استاد: یک دفعه چطور می شود که این طوری می شود و قیافه اش این طوری می شود و نمی دانم این یک چیزهای اضافه دارد و آن یک چیزهای زیاد دارد و خلاصه آن کم دارد و این وسط چه تغییر و تحولاتی [انجام می شود]؟! گاهی وقتها در خواب این مسئله دیده شده است و در خواب دیده اید که مثلاً دارید با کسی صحبت می کنید و یک دفعه او به یکی دیگر تبدیل می شود؛ همان کسی که دارید با او حرف می زنید! این خواب است و تخیل نیست! یک دفعه این رفیقان که دارید با او صحبت می کنید عوض می شود و به یک رفیق دیگر و به یک شخص دیگر [تبدیل می شود]، این قضیه چیست؟! اگر به این نکته رسیدید خیلی از مشکلات و مسائل حل

می شود! با یکی [صحبت می کنید] یک دفعه می بینید
که قدش کوچک شد یا یک دفعه قدش بزرگ شد!
زن مرد شد یا مرد زن شد! اصلاً اینها چیز عجیبی
هستند و خلاصه مطالبی است!

*تلمیذ: جنبه تجردش پذیرای صور مختلفه است و تجردی که در اوست اقتضای این
را دارد که هر شکلی بشود.*

استاد: بله، یعنی هر طوری می خواهد بشود

بشود!

*تلمیذ: منظور این است که این وسعت و ظرفیت را دارد.
استاد: از قضیه نکوریت پشیمان شدید؟!
تلمیذ: بله! ای کاش ...*

استاد: در قضیه‌ای داریم که امام حسن

علیه السلام در مدینه در جایی نشسته بودند و - اتفاقاً

روایتش صحیح است و در مناقب ابن شهر آشوب

هست - داشتند صحبت می کردند که مثلاً چرا با این

معاویه صلح کردی؟ حضرت فرمود: اگر من

بخواهم می توانم همه کار بکنم منتها ما براساس

مشیت خدا حرکت می کنیم! اگر من بخواهم، مدینه

را به شام می برم و شام را به مدینه می آورم! زن را

مرد می کنم و مرد را زن می کنم! یکی آنجا بود که

یک چیزی اش می شد، گفت: اگر راست می گویی

بکن! یک دفعه حضرت فرمود که برو چادر سرت

کن چرا اینجا جلوی مردها نشستی؟! چشم باز

کردند و دیدند گیس درآورد! یک چیزهایی را
از دست داد و یک چیزهای دیگر پیدا کرد و خلاصه
فرار کرد و رفت! حضرت فرمودند: خب ما که این
شخص را این طور کردیم، آن مخدره در خانه را هم
مرد کردیم! تا حالا این در خدمت او بود، از این به
بعد او در خدمت این است! خلاصه در خانه رفت و
دید که یک سبیل کلفتی در خانه نشسته است! گفت:
تو کجا بودی؟! او گفت که تو تشریف بیاور با تو کار
دارم! تابه حال جنابعالی رو و بالا تشریف داشتید و
الآن نوبت من است و قرار است که جاها را عوض
کنیم! البته حضرت فرمودند: اینها صاحب یک بچه
هم می شوند. بعد حضرت فرمودند: اینها یک بچه
هم پیدا می کنند. خلاصه مدت ها بود و بعد آمد توبه
کرد و حضرت هم آنها را سر جای اول برگرداندند
و گفتند: خلاصه هردو را امتحان کردید! او هم آدم
خوبی شد.^۱

تلمیذ: بچه هم خنثی به دنیا آمد.

استاد: بله، خنثی بود و حضرت فرموده بود.

قضیه چیست؟! حضرت این وسط چه کار کرد؟!!

۱. الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۲۳۷، با قدری اختلاف.

بالآخره [این قضیه صحیح] هست و [این طور] بوده است، چه شد؟! یعنی صورت رجولیت این را به جسمیت آن چسباند؟ نه، هر کدام سر جای خودش هست. آیا صورت نوعیه رجولیت او را تبدیل به انوئیت کرد یا آن رجولیت را به حال خودش باقی گذاشت و فقط در بدن و جسم تصرف کرد؟ نه، واقعاً آن طرف زن شد و آن یکی هم مرد شد نه اینکه آن مرد بود ولی احساسات زنانه داشت، این خیلی فرق می‌کند! واقعاً زن شد! یک مرد چه چیزی می‌خواهد و یک زن چه چیزی می‌خواهد؟ آن احساسات و عواطفش چگونه است؟ این احساسات و عواطفش چگونه است؟ آن تعقلش چگونه است؟ وقتی حضرت [این کار را] می‌کند همه را عوض می‌کند، ناقص که نمی‌کند! هر کاری که حضرت می‌کند تا آخر درست انجام می‌دهد، فابریک! انگار این از اول خواستگاری رفته است! ولی آن خاطره در ذهن هست! این خاطره‌ای که من این گونه بودم و این طوری بودم را در این مدت با خودش دارد چون بالآخره آن خاطره مربوط به روح است و به

جنبه تجرد علمی روح برمی گردد! حضرت آن را دست نمی زند که اصلاً به طور کلی خاطره را عوض کند و تبدیل به یک خلق دیگری بشود که اصلاً ارتباطی ندارد، آن را به حال خودش باقی می گذارد که حواستان باشد! در ظاهر عواطف، احساسات، افعال و تصرفات عوض می شود، همه چیز در ظاهر تغییر پیدا می کند ولی بعد چون آن خاطره هست حضرت می بیند که حالا اینها [پشیمان] و متنبه شدند، حضرت هم تصرف می کند و دوباره برمی گرداند!

چه قضیه ای اتفاق افتاد؟! چطور شد؟! این چه مسئله ای است؟! همین که در اینجا روح واحده از آن عالم نزول پیدا می کند، همان کیفیت تشکلش در عوالم به صور مختلفه [درمی آید] چون در خود همان عوالم هو المصور و له الأسماء الحسنی، در آن اسماء الحسنی در بعضی ها جنبه انفعالی قوی تر است و در بعضی جنبه فعلی و فاعلی قوی تر است، آن یکی به حساب غلبه جنبه انفعالی به صورت تأنیث درمی آید و این یکی به حساب غلبه جنبه فاعلی به صورت تذکیر درمی آید! آن نزول را امام

علیه‌السلام انجام می‌دهد و وقتی او انجام داد به واسطه تأثیر علیت در معلول، مثال او هم تغییر پیدا می‌کند و مثال که تغییر می‌کند، در خارج هم عوض می‌شود؛ خصوصیات عوض می‌شود و او تبدیل به زن و دیگری تبدیل به مرد می‌شود و دوباره مسئله به حالت اول خودش برمی‌گردد! پس ائمه علیهم‌السلام خیلی کارها می‌توانند انجام بدهند و ما خبر نداریم! روی این مسائل فکر کنید! طرف می‌گوید که ائمه هم مثل بقیه هستند، کاری انجام نمی‌دهند! مثل بقیه هستند! منتها خب اینها حواسشان جمع است که گناه نکنند! یکی دیگر می‌گوید که اینها گناه هم می‌کنند منتها توبه می‌کنند! خب [این طوری] تازه مثل تو شدند! در صحبت‌ها و سخنرانی‌ها می‌گوید: ائمه گناه هم می‌کنند منتها توبه می‌کنند، خدا توبه را برای چه کسی گذاشته است؟! فقط برای ما که نیست!

تلمیذ: در درس یکی از آقایان مراجع بحث در خصوص گسترش و وسیع کردن حرم و اماکن متبرکه مطرح شد و من بدون ذکر اسم نظر مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - را بیان کردم. او می‌دانست که ما منسوب به این مکتب هستیم، گفت که شما این ولایت‌ها را برای امام درست کردید! کجا امام این ولایت‌ها را دارد؟!

تأثیر میزان افق در ثبوت هلال

تلمیذ: رویت هلال طریقت است؟ چرا اعلام کردند؟

استاد: بله. خب اینجا طریقت نبوده است.

تلمیذ: ماه بوده است.

استاد: نه، کسی ندیده است.

تلمیذ: کسی ندیده ولی [بالای افق بود].

استاد: از تحت الشعاع خارج شده بود یا نه؟ اگر

از تحت الشعاع خارج بشود همه به واسطه چشم خود می توانند ببینند.

تلمیذ: پنج درجه بالای افق هست و ۱۲ درجه با شمس فاصله دارد ولی قابل رؤیت نیست.

استاد: وقتی قابل رؤیت نیست پس آن روز ثابت

نیست چون طریقت است.

تلمیذ: از نظر علمی بوده است.

استاد: اتفاقاً از نظر علمی نبوده است یعنی از نظر

علمی گفتند که تحت الشعاع بوده است.

تلمیذ: در آفریقا قابل رؤیت بوده است.

تلمیذ: مسئول دفتر یکی از آقایان گفت که الان ۱۲ درجه با شمس فاصله دارد و دیده نمی‌شود!

استاد: آیا شما یا آنها با چشمشان ولو با اجهزه و

تلسکوپ ماه را دیده‌اند یا نه؟!

تلمیذ: می‌گویند که دیده نمی‌شود.

استاد: خب دیده نمی‌شود تمام.

تلمیذ: دیده نمی‌شود چون نور شمس نمی‌گذارد که دیده بشود.

استاد: بنده هم همین را عرض می‌کنم پس

جنابعالی مؤید هستید. از نظر علمی بوده ولی

تحت الشعاع بوده و قابل رؤیت نیست. طریقتی که

بنده عرض می‌کنم این است که هلال به مقداری از

افق فاصله داشته باشد که بتوان با چشم عادی **لولا**

الغیوم و لولا الأغبرة و الدخان آن را دید. حالا اگر

این رؤیت هلال در خروج تحت الشعاع در جایی

باشد که اغبره باشد و قابل رویت نباشد، این را می‌گوییم که اشکال ندارد. اینکه بگوییم: موضوعیت دارد این است که در وضع و در رفع، منوط به آن است. اگر این موضوعیت داشته باشد معنایش این است که هر جا و هر قریه‌ای تا با چشم خودشان نبینند، اگر هزار نفر هم شهادت بدهند فایده ندارد! تا با چشم خودشان نبینند در اینجا اثبات شهر جدید نمی‌شود! بنده می‌گویم: این را قبول نداریم. آنچه که ما قبول داریم این است که رؤیت هلال به نحوی باشد که با چشم عادی **لولا الأغبرة و الغيوم** قابل رؤیت باشد گرچه این شخص نبیند.

تلمیذ: آن کسی که قائل به موضوعیت است اگر دو شاهد عادل بگویند قبول است.

استاد: در آنجا صحبت در این است که خود نفس رؤیت باید تحقق خارجی پیدا کند. اگر در یک قریه‌ای خود این رؤیت تحقق خارجی پیدا نکرده است ولکن شما علم دارید بر اینکه در بلاد دیگر دیده‌اند، این فایده‌ای ندارد و نفس رؤیت خارجی باید در اینجا تحقق پیدا کند. موضوعیت محضه این را می‌گوید. مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - در کتاب رؤیت هلال قائل به این مسئله هستند که

موضوعیت باید «صوموا لرؤیتہ» نه

«صوموا إذا تعلموا أنه خرج عن تحت الشعاع»!

«صوموا لرؤیتہ و أفطروا لرؤیتہ.»^۱ پس در اینجا

این موضوعیت موضوعیت محضه است الا اینکه در

اینجا در یک جا موضوعیت داشته باشد منتها شارع

در اینجا در این موضوعیت از باب علم تنزیلی

شهادت عدلین را هم جانشین رؤیت خارجی و

موضوعیت کرده است. یا تمام شدن سی روز یا

شهادت عدلین که در اینجا از باب حجت تنزیلی

است پس حجت بالذات عبارت از موضوعیت

محضه است یعنی نفس رؤیت. به نظر ما می رسد که

مسئله این طور نیست، در رؤیت هلال اصل مسئله

براساس موضوعیت است نه موضوعیت محضه،

موضوعیت به عنوان طریق برای اثبات شهر جدید!

یعنی وجود هلال و موقعیت هلال به نحوی باشد که

چشم عادی لولا الغیوم بتواند ببیند! ما این را

می گوئیم یعنی اگر اغبره و غیوم نباشد، این چشم

عادی بتواند ببیند. مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه

۱. عوالی اللئالی، ج ۲، ص ۲۳۳.

- در اینجا می‌فرمایند که اثبات شهر جدید منوط به رؤیت است و اگر اغبره باشد باید حکم به رؤیت نکنید و باید استمرار شهر سابق را داشته باشید. ما می‌گوییم که نه، اگر به واسطه قول افراد برای ما ثابت شد ...

تلمیذ: پس طریقت شما طریقت محضه نیست.

استاد: نه طریقت، طریقت محضه است ولی در صورتی که هلال فوق تحت الشعاع باشد نه تحت الشعاع باشد! اگر تحت الشعاع باشد که آن روز، روز جدید نیست! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در زمان خودش و ائمه علیهم السّلام در زمان خودشان به کدام روز روزه می‌گرفتند و به کدام روز افطار می‌کردند؟! به کدام رؤیت؟! آیا به وجود هلال در تحت الشعاع بوده است؟ خب اینکه نبوده است. آیا به خروج هلال از تحت الشعاع بوده است؟! خب ما هم همین را می‌گوییم. خروج هلال از تحت الشعاع باید باشد تا ما حکم کنیم. اینکه امسال اتفاق افتاد آیا هلال خارج از تحت الشعاع را دیدند یا نبوده است؟ اگر نبوده است سؤال بنده این است که اگر الآن پیغمبر بود آیا امروز را روز آخر رمضان

اعلام می کرد یا روز اول شوال؟!؟

تلمیذ: اگر هشت درجه باشد چطور؟

استاد: فایده ندارد تا هشت درجه باشد هم قابل

رؤیت نیست، تازه تا دوازده درجه هم مشروط

است! از دوازده درجه به بالا دیگر روشن است. این

زیر هشت درجه بود، چطور در زیر هشت درجه

قابل رؤیت است؟!؟

تلمیذ: یعنی قابل رؤیت نبوده است؟

استاد: قابل رؤیت نبوده است، وقتی قابل رؤیت

نیست چطور حکم به دخول شهر جدید کردید؟!؟

تلمیذ: از نظر علمی گفتند.

استاد: نظر علمی که دخول به شهر جدید را نمی گوید، [نظریه علمی] می گوید: هلال
الآن این مقدار پیداست البته حالا راست یا دروغ آن بماند، خیلی از این [نظریات] علمی
کشک است! علم هیئت می گوید که هلال این قدر از افق بالاتر بوده است. می گوئیم که قبول،
می پذیریم ولی الآن شهر جدید نیست! اگر تحت الشعاع باشد قابل رؤیت نیست. رسول خدا
حکم شهر جدید را بر اساس خروج از تحت الشعاع قرار داد نه بر اساس تحت الشعاع! اشکال
اینجاست. لذا ما قائل به طریقت هستیم نه اینکه قائل به طریقت نیستیم ولی در صورتی که
اصل موضوع ثابت بشود آن وقت می گوئیم: طریقت، چه دیدیم و چه ندیدیم! حتی اگر شما
ماه را ندیدید ولی یقین دارید. در هیچ کجای ایران ماه دیده نشود و تمام ایران همه غیوم
باشند و یک نقطه در ایران پیدا نکردید که در آنجا غیوم نباشد ولی علم دارید - نه حدس! -
بر اینکه الآن ماه در سیزده درجه بالای افق قرار دارد ما می گوئیم: بله، ولی مرحوم آقا
می گویند: نه، اینجا باید حکم به استصحاب کرد! ما می گوئیم که نه حکم به دخول می کنیم.
این را طریقت می گوئیم ولی موضوع باید ثابت بشود و خروج هلال از تحت الشعاع بشود
آن وقت حکم [دخول] به شهر جدید می کنیم.

اللهم صل علی محمد و آل محمد